

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political Satire

طنز سیاسی

یادداشت:

مواضع پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" را در قبال "تغییر" رئیس جمهور در ایالات متحده امریکا، اعلامیه پورتال که به همین مناسبت نشر میگردد؛ نمایندگی می نماید. نشر نظرات متعدد در قبال این "تغییر"، احترام ما را به امر آزادی عقیده و بیان می رساند.

پورتال AA-AA

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین، 6 نومبر 2008

"سیاهی با سفیدی نقش بندد"

یادی از بیست قرن پیش

طنز

پیره مردی باخدا بعد از یک روز جنجالی و پر کش و کوک به خواب می رود؛ به خوابی بس عمیق و شیرین. در اثنائی که خواب است، خواب می بیند که در قرن "چهل و یک" عیسوی بسر می برد و جهان کاملاً دگرگون است. می بیند که انسانها به اعماق کهکشان ها راه یافته و کرات بسیار و بی شمار را زیر سیطره خویش در آورده اند. به چشم سر می بیند که جهان جهانی دگر است، جهانی بسیار بزرگ، آنقدر بزرگ که زمین و ممین و آفتاب و مافتاب همه پیشش نی میزنند. می بیند که انسان قرن "چهل و یک" کاملاً با انسانهای امروزی فرق دارد؛ رنگ پوست و موی و روی و پوز و چنه و کله و کاپوش همه از آدم های امروزی فرق دارد. دیگر سیاه و سفید و زرد و بینی بلند و بینی پُچق و ... وجود ندارند. همه پوست یکرنگ دارند، که مخلوطیست از سیاه و سفید و زرد و سرخ. آنچه در آن زمان مگر نیز به چشم سر مشاهده میشود اینست که مردم دنیا هنوز هم به دو دسته تقسیم گردیده اند، یکی "زورآور" و دیگر "کمزور". "زورآوران" به عده بسیار قلیل اند، ولی چون خیلی آزمند و قلدر و ظالم اند، همه چیز را در تسلط خویش در آورده و بر "کمزوران" بیچاره که صدها بار از ایشان کثیرتر و انبوهتر هم میباشند، حکم می چلانند. می بیند که یک "زورآور" جلو و قیزه و مهار صدها کمزور را گرفته و ایشان را به هر جایی که دلش بخواهد میبرد. و طرفه اینکه "کمزوران" هم به مانند گوسپندان، طرفش تر تری سیل (سیر) کرده و هرچه آن "ظالم چوچه خور" بگوید، همان را قبول میکنند؛ و اگر "آسیاب بی آب" را هم بر فرق شان بچرخاند، چُلل نمیکند و چیزی نمیگویند.

باز می بیند که دنیا دیگر متشکل از ممالک و کشور ها نیست، بلکه از برکت پیشرفتهای عجیب و غریب علوم و ساینس و صنعت و تکنالوژی، انسان قادر گشته که کرات بی شمار سماوی را تسخیر کند و هر کره سماوی گویا حکم یک "کشور" را پیدا کرده است. پیره مرد مگر می بیند که افغانان از جای خود نجنبیده، چراغ آبائی خود را روشن نگه داشته و دو دسته همان افغانستان خود را قائم گرفته اند. می بیند، که به قدرت خدا دوباره "جوان" گشته و در صنف دوازدهم یکی از لیسه های کابل نشسته؛ با همصنفیهای شوخ و شنگ. بچه و دختر بمانند "کچری قروت"

یکجايند و اينطور نيست که مکاتب دختران جدا باشد و مکاتب پسران جدا. می بيند که ساعت تاريخ است و معلم تاريخ آمده و از تاريخ قرن 21 سخن همی گوید. ميگويد :

« بچه های گل! امروز باز در باره زمین و مردم زمین گپ ميزنيم و به رویدادی نظر می اندازيم، که از آن بيست قرن تمام ميگذرد. »

ميگويد که در آن زمان، یک صد و هشتاد و هشت کشور بر روی کره ارض وجود داشت. ممالک به خرد و خردتر و خرد ترين و بزرگ و بزرگتر و بزرگترين ، ضعيف تر و ضعيف ترين و قوی تر و قوی ترين، تقسيم شده بودند. در بين اين همه ممالک خرد و بزرگ و زورآور و کمزور کره خاکی، مگر کشوری بود بسيار ظالم و سفاک و جبار، که کاکه های کابلی برایش ترکیب "گشنه پرزور" را ساخته بودند. اين کشور "بی پدر" - لامذهب که سر ممالک ديگر يک رنگ زور می چلانند، به نام "اتازونی" ياد ميشود و می گفتند که اين نام را فرانسويان بر آن گذاشته بودند.

مردم "اتازونی" در آن زمان متشکل بودند از "سفید" و "سیاه". سفیدان" که همه چیز را قابیده و در يد قدرت خود آورده بودند، بر "سیاهان" بيچاره تا که ميتوانستند، ظلم روا ميداشتند. یک خانه بزرگ و قشنگ برای "حاکم" خود ساخته بودند، که مثل تخم مرغ سفید بود. و نام آن را White House يعني "قصر سفید" مانده بودند، که به لفظ ايرانيان "کاخ سفید" ميشود. و « ميدانين بچايم که چرا نامشه "قصر سفید" مانده بُدن؟؟؟ به خاطر ازیکه به همه بُفامان که تنا یک "حاکم سفید" ميتانه ده اونجه با آل و عيال و چوچ و پوچ خود زندگی کنه و از همونجه سر مردم پاچائی بچلانه. بال سیاهای بيچاره ميسوخت آگه از سایه ديوالش هم تير ميشدن.»

معلم تاريخ بعد از طرح موضوعات عمومي، مکثی معنی دار کرده با زبان ادبی تر ادامه ميدهد:

« بچايم! بيائين که از عموميات بگذريم و کمی مشخص تر گپ بزنيم. مه یک روز تاريخی همی کشور "اتازونی" ره انتخاب کده و در باريش گپ ميزنم. خوب گوش کنين و هُش تانه بگيرين!»

بچه ها که از تشریحات استادانه استاد تاريخ لذت می برند، گوئی همه چشم شده اند و گوش، با توجه کامل به سخنان استاد گوش ميدهند. استاد ميگويد:

« دقیقاً بيست قرن پيش - بلی بيست قرن پيش - از امروز در همين کشور ظالم "اتازونی" انتخابات صورت ميگيرد و از "سیاه" و "سفید" خواسته ميشود که به پای صندوق های رأی دهی رفته و حاکم خود را برگزينند.» بعد با همان فصاحت ادبی پيش ميرود :

« قسمی که گفتم خلق خدا درين کشور به حساب "رنگ" از هم فرق گرديده و به دو دسته تقسيم گرديده بودند؛ یکی دسته "سفید" و دگر دسته "سیاه". "سیاهان" بدین عقیده بودند، که بهترین و معمول ترین و شایع ترین و حتی طبیعی ترین رنگ در جهان، رنگ "سیاه" است، و دليل آورده ميگفتند ، چون همیشه نصف کره زمین تاریک می ماند؛ و "تاریک" یعنی "سیاه". و بعد کمی شاعرانه تر شده "حسن تعليل" کرده و ميگفتند که از همين خاطر خداوند ما را قبل از قوم يهود، برگزيده و رنگ ما را "سیاه" آفریده است. و چون از "سیاه بودن" خود نه تنها بدی ندیده ايم، بلکه بدان افتخار هم ميکنيم، ازین خاطر به "رنگ" خود وفادار ميمانيم و همان کانديد "سیاه" را برميگزينيم.» سیاهان همه جوقه جوقه و پشت سر هم، ميروند و رأی خود را بلا استثناء به همان کانديد "سیاهپوست" مينويسند.

اما "سفید پستان" چه ميکنند؟؟؟ سفید پستان هم که از کارروائی "همرنگان" خود به ستوه آمد بودند، گفتند ديگر بس است. دل ما ازین قدر "سفید" بکلی "سیاه" شده، ميرويم و به همان کانديدای "سیاهپوست" رأی داده و او را بحیث "حاکم" خود انتخاب می نماييم.

"سیاهان" و "سفیدان" گویا از خاستگاههای متفاوت، به عين نتیجه ميرسند، که اين بار بايد یک نفر "سیاه" را به حیث "حاکم" و به فرموده مرحوم مير غلام محمد غبار، بحیث "حکمران" خود انتخاب کنند.

هر دو دسته ميگفتند که ما تاريخ پنج قرن اخير جهان را دقیقاً مطالعه کرده ايم و ميدانيم که همين "سفیدان" اروپائی از فواصل هزاران فرسنگ و فرسخ و گروه و مایل و کیلومتر، چشم از به دنیای کهن ولی ثروتمند دوختند و چند صد سال، مردم بيچاره آسيا و افريقا را در زنجير استعمار پيچيدند و تا توانستند شيره و شربت جانشان را نوش جان کردند؛ ببخشيد "نوش جان نکردند"، بلکه "زهر و زقوم خود کردند".

اينکه سیاهان بدین نتیجه رسیده بودند، جای تعجبی نيست، اما جای حيرت است که چرا "سفیدان" بيابند و یک نفر "سیاه" را به حکمرانی خود نصب نمايند؟؟؟

تعدادی از "سفیدان" که از کارروائی های همرنگان "رخسار پرديده" * خود به ستوه آمده بودند، ولی دلشان به حال آن بدبختان قدر ميسوخت، گفتند : گذشت آنچه گذشت" و بعد همان مثل کابلی را بياد آوردند که "گذشته ره صلوات، ...". گفتند از همه مظلومه و اجحاف و تعدی و جفائی که بر جهان رفته، چشم بايد پوشيد. گفتند؛ بلی راه ديگری نمی ماند، مگر اينکه از "اغماص" کار گرفته و چشم های خود را ببنديم. همينکه چشمان خود را بستند، دنيا و مافيها در نظر شان تاریک و "سیاه" گرديد. گفتند، يا للعجب، اين را بايد به فال نیک گرفته و در عمل پياده نماييم. اين بار ميرويم و آن "سیاه" را برميگزينيم. و با زبان ادبی و نه با زبان گفتاری، گفتند : « ما از دست "سفید ها" بسيار رنج کشيده ايم. کدام بدبختی نبود که از دست همين سفیدان بر ما و دنيا نيامده باشد، پس اين "سرمة سفید" را بار ديگر

نمی آزمائیم. این بار میرویم و "سیاه" را انتخاب میکنیم، که تشریف فرمای همان "خانه سفید" و "قصر سفید" و "کاخ سفید" گردد، تا تنوعی به میان آید، که از قدیم و ندیم گفته اند :

سیاهی با سفیدی نقش بندد!

گفتند : آخر " سفید" و "سفید" باهم جور نمی آید. آخر مگر کدام نقاش ساده دلی را دیده باشید، که روی پرده "سفید" بارنگ "سفید" نقاشی کند. آخر اگر "سفید" و "سفید" را باهم بیامیزیم همه چیز "سفید" گردیده و مثل این میشود، که "دام" همرنگ "زمین" گردد و ما همه گرفتار آئیم. و بعد همان بیت مشهور را که از شاعر دری گوی هندوستان دوره مغولی به یادگار مانده، به یاد آوردند که :

حسن سبزی به خط سبز مرا کرد اسیر / دام همرنگ زمین بود، گرفتار شدم

شاعر که "اسیر" بتی سبز رخسار. خال سیاه گردیده بود، "حسن تعلیل"ی تراشیده فرمود :

« چون "دام" همرنگ "زمین" بود، گرفتار گشتم.»

بعد شاعر چیره دست و سخندانی که از جزالت و شیرینی این بیت به وجد آمده بود، آمد و گفت :

« اگر تخلص سراینده این بیت، "اسیر" میبود، دیگر قلم خود را شکسته و دفتر شعری خود را در آب می انداختم.»

معلم صاحب باز مکتبی معنی دار کرده و ادامه میدهد : « در میان "سفیدان" مگر افراد بسیار بودند، که غم دنیا را "پشم" دانسته میگفتند :

رقم سفید و سیاه من / به زمین فتاده نگاه من
خجلم ز نام غفور تو / چه من و چه قدر گناه من

یعنی : « اگر سیاه باشیم و یا سفید، اگر گنهکار باشیم و یا بی گناه، اگر مرتکب ثواب گردیم و یا مرتکب گناه، ... در هر صورت سرافکنده ایم که هیچ کاری از دست ما ساخته نیست. وقتی نام "غفور" ترا میشنویم، خجالت میکشیم، که ما چه باشیم و گناه ما چه باشد!!!!!! بگذار گنهکاران هر قدر گناه میکنند، بکنند، چون خداوند بخشاینده و به اصطلاح کابلی ما، "بخشنده" است»

استاد تاریخ که بدینجا میرسد، می گوید : ببخشید که حاشیه رفتم و از مطلب دور شدیم. برگردیم به اصل مسأله؛ و بعد می افزاید :

« این مردم اتازونی آنقدر از دنیا و کشور خود بی خبر و ناآگاه بودند، که فکر میکردند، با تغییر "حاکم" - که وی را "رئیس جمهور" و President می نامیدند - کارها نیز تغییر می پذیرند. اینها در نیافته بودند، که دو حزب مشهور اتازونی، فقط به "نام" از هم فرق میشدند و دیگر فرقی بین شان وجود نداشت. آخر باید آدم بسیار ساده دل باشد که بگوید، با تغییر حکومت از حزب "جمهوری خواه" به حزب "دموکرات"، سیاست هم تغییر میکند. ایشان خبر نداشتند که سیستم "اقتصادی - سیاسی" این کشور و نظام کلی که بر این کشور حکمفرماست، "باید ها و نبایدها" را تعیین میکرد و حکم می نمود، که چه باید بشود و چه نباید بشود. بیچاره ها نمیدانستند، که تغییر مهره ها، بر سیستم هیچ اثری وارد نمیکند. آن سیاستمداری که در رأس کار آمد، مثل آنست که در کان نمک بیفتد، که حتماً نمک میگردد. راه دیگری نمیتوانست متصور باشد....»

معلم صاحب نفسی تازه کرده و ادامه میدهد :

« طرفه اینکه مردم جهان هم فکر میکردند، که با تغییر مهره رأس آن کشور زورآور، کار جهان مسیر دگری را خواهد پیمود. حتی مردمی در یکی از کشور ها که خود را "ایرانی" می نامیدند، از تشابه لفظی نام آن "کاندید برنده" و "حاکم منتخب" و به اصطلاح انگلیسی President Elect که "اوباما" نام داشت، استفاده کرده و در حالی که آب از کنج دهان شان شر شر سر میکرد، گفتند : "او با ما"ست، یعنی آن "حاکم منتخب"، دیگر همراه ماست. اینها فکر میکردند که وقتی "حاکم کهنه" برود و آن "حاکم نو" و به گفته خودشان "مسلمان" بیاید، حتماً گوشه چشمی به "رژیم کربلایی" کرده و دنیای آن سرزمین "روضه و ماتم"، گل و گلزار خواهد گشت.»

همین که پیره مرد بدینجا میرسد، از خواب بیدار گردیده و می بیند، که در کابل عزیز - در قلب افغانستان - است؛ با همه شورماشور و غوغایش و همه آلام و نابسامانیهایش، که دامن مردم مظلوم آن دیار را گرفته و خواب راحت را بر ایشان حرام گردانیده است. (تمت بالخیر)

توضیح :

* به استناد فلم های کابوایی، "رخسار پریده" اصطلاحیست که اپاچی ها و سرخپوستان، نثار "سفید پوستان" میکردند. این ترکیب در اصطلاح المانی بشکل Bleichgesicht و جمعش Bleichgesichter استعمال میگردد.